ماتریالیزم تاریخی

بـــرای نـــوجوانـــان

ماتریالیزم تاریخی

برای نوجوانان

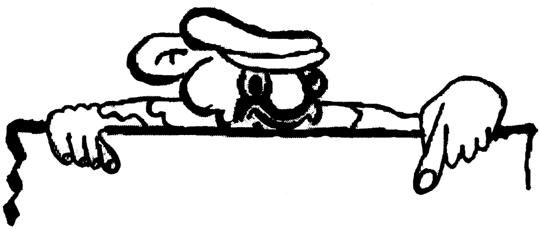
نویسنده: محمدرضا قربانی

تجدید چاپ: انتشارات محسن
پست الکترونیک: mohsinpubs@gmail.com

وبلاگ: http://mohsinpubs.blogspot.com

تاریخ انتشار: قوس ۱۳۸۶- دسامبر ۲۰۰۷

فهرست



مقدمه

نوجوانان عزیز! این کتاب که اکنون در دسترس شما است، ماتریالیزم تاریخی می‌باشد. ولی قبل از آموزش ماتریالیزم تاریخی حتماً باید ماتریالیزم دیالکتیک را به خوبی یاد گرفته باشید.

ماتریالیزم تاریخی چیست؟

انسان که ذاتاً اجتماعی زندگی می‌کند، قسمتی از جهان مادی (چیزی را که از ماده ساخته شده باشد، مادی



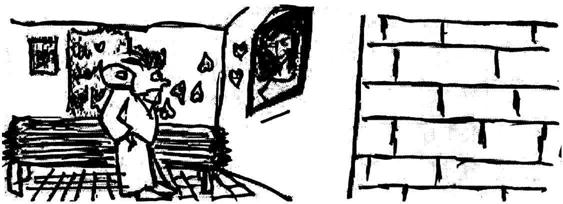
می‌گویند) است. بنابر این تابع قوانین دنیای مادی می‌باشد. ماتریالیزم تاریخی علمی است که نشان می‌دهد چگونه انسان‌ها با دست خود آگاهانه طبیعت را تغییر می‌دهند؛ و چگونه تاریخ و جامعه را به وجود می‌آورند.



یک قصه:

در شهر زیبایی، پادشاهی حکومت می‌کرد که دختر قشنگ و زیبایی داشت. هر روز جوان‌های ثروتمندی از دور و نزدیک برای خواستگاری از شاهزاده، پیش شاه می‌آمدند. شاه علاقه

شدیدی به شنیدن داستان داشت. صبح تا شب اطرافیانش دور او جمع می‌شدند و پشت سر هم قصه می‌بافتند تا بلکه شاه را راضی کنند. ولی خوب چه میشه کرد؟ یک روزی نمی‌شد که یک آفرین از دهان مبارک اعلیحضرت بیرون بیاید؛ چون در واقع همه داستان‌ها برایش بی‌مزه و تکراری بودند. او سخت برای شنیدن یک داستان تازه، بی قرار بود. همین امر باعث شد که تصمیم بگیرد دخترش را به کسی بدهد که بتواند یک داستان تازه و جالب برایش تعریف کند.



در همان شهر، پیرزنی زندگی می‌کرد که یک پسر جوان داشت. روزی پسر جوان عکس شاهزاده را در دکان یک حاجی فرش‌فروش دید و یک دل نه صد دل عاشق او شد.



پیرزن از همسایه‌ها شنیده بود که پادشاه دخترش را به کسی می‌دهد که بتواند یک

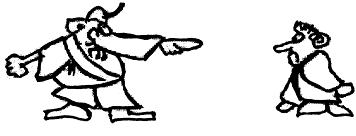
داستان تازه و جالب برایش تعریف کند و این موضوع را به پسرش گفت.

پسر جوان رفت و داستان ماتریالیزم تاریخی را برای شاه تعریف کرد.



شاه و شاهزاده، پس از شنیدن داستان سخت وحشتزده و ناراحت شدند، ماموران را خبر کرده و فریاد زدند:

«این پسرک می‌خواهد ما را بیچاره کند. او می‌خواهد نسل ما را ریشه‌کن سازد. او می‌خواهد تاج و تخت ما را به نابودی بکشاند. وای، چه داستانی! می‌دانید اگر این داستان از کاج بیرون برود، چه خاکی به سر مان می‌شود؟ اگر مردم این داستان را بدانند، وای چه بدبختی بزرگی! این احمق را ببرید و تیربارانش کنید و مغزش را از



سرش بیرون آورده، جلو سگ‌های گرسنه بیاندازید که دیگر اثری از افکار پلیدش باقی نماند.»

ماموران پسر جوان را برای اعدام بردند.

بچه‌های عزیز حتماً همه‌ی‌تان می‌خواهید بدانید داستان ماتریالیزم تاریخی چگونه داستانی است که آن همه شاه و شاهزاده از شنیدن آن ناراحت و وحشتزده شدند؛ به طوری که حتی دستور تیرباران پسر جوان را صادر کردند؟ خوب حالا من آن داستان را برای‌تان تعریف می‌کنم.



ماتریالیزم تاریخی

یکی بود، یکی نبود. غیر از من و تو، خیلی چیزها بود.

در حدود سی ملیون سال پیش، یعنی در اواسط دوران سوم (نیوزوئیک) دورانی که پستانداران جای خزندگان دوران دوم را گرفتند؛ میمون‌هایی آدم‌نمایی

پیدا شدند که در جنگل‌های سبز و خرم، روی درخت‌های پر شاخ و برگ زندگی می‌کردند. آن‌ها در واقع ذاتاً



عادت داشتند دستجمعی زندگی کنند. از درخت‌ها بالا می‌رفتند، موز، سیب، نارگیل و میوه‌های مختلفی می‌خوردند، با هم بازی می‌کردند، سر سر هم می‌گذاشتند و خلاصه از نظر خودشان زندگی خوشی داشتند.

در اواخر دوران سوم آب و هوا روز به روز در بعضی از نقاط زمین، خشک‌تر می‌شد و به تدریج با پیدا شدن کوه‌ها، جنگل‌های سبز و خرم نابود شدند. خوب معلوم است که این اتفاق باعث از بین رفتن دسته‌هایی از میمون‌ها شد. ولی بعضی از آن‌ها که علاقه زیادی به زندگی داشتند و حاضر نبودند از بین بروند، سعی کردند روی زمین به زندگی خود ادامه بدهند. البته



ناگفته نماند که این میمون‌ها دم نداشتند. آن‌ها ابتدا روی زمین به صورت چهار دست و پا راه می‌رفتند و روی دو پا راه رفتن فقط برای‌شان یک تفریح خوبی بود ولی بعدها کم‌کم روی دو پا راه رفتن برای‌شان عادت شد و این فرصت خوبی به آن‌ها داد که از دست‌های شان بهتر استفاده کنند؛ به طوری که از سنگ و چوب برای دفاع در مقابل حیوانات استفاده می‌کردند.

در حدود یک ملیون سال پیش که دوران سوم پس از عمر شصت ملیون ساله‌اش به پایان رسید، دوران چهارم که به دوران «پیدایش انسان» معروف است، آغاز شد.

عمر زمین از نظر زمین شناسان:

زمین از نظر زمین شناسان به دو دوره تقسیم می‌شود: دوران اول و دوران دوم.

دوران اول که خود به دو دوران تقسیم می‌شود:

۱- دوران اول: در این دوران که **۲ ملیارد** سال طول کشید هیچ موجود زنده‌ای روی زمین وجود نداشت.

۲- دوران دوم: **۱ ملیارد** سال طول کشید. در این دوران از جمع شدن اسیدهای آمینه که خود از ترکیبات شیمیایی در آب‌ها به وجود آمده بودند، پروتین‌ها ساخته

شدند. از تکامل پروتین‌ها، اکبومینوئیدها پیدا شـدند کـه بعضی از آن‌ها می‌توانستند با محیط اطراف خود مبادلاتی انجام دهند. یعنی از محیط غذا می‌گرفتند (غذاها گِل‌ها و ذراتـی بودنـد کـه در آب‌هـا وجـود داشـتند) و پـس از مصرف غذا، اضافی آن را به صورت مدفوع به محیط پس می‌دادند.

این اولین موجود جاندار بود که می‌توان آن را منـشا حیات دانست. پس از ملیون‌ها سال تکامل آلبومینوئیـدها، تک‌یاخته‌گان پیدا شدند که علاوه بر داشتن قدرت مبادله با محیط خود، می‌توانستند تولید مثل هم بکننـد. از اینجـا تکامل با شکوه موجودات زنده ادامه پیدا کرد.

دوران دوم به چهار دوران تقسیم می‌شود:

۱- دوران اول: در ایـن دوران گیاهـان و حـشرات، کرم‌ها، ماهیان و خارپوسـتان وجـود داشـتند. مـدت ایـن دوران در حدود **۳۷۰ ملیون** سال بود.

۲- دوران دوم: این دوران **۱۵۰ ملیون** سال به طول انجامیـد. موجـودات زنـده در ایـن دوران نـرم تنـان و خزندگان بودند. این دوران به **دوران خزندگان** معروف می‌باشد.

۳- دوران سوم: ایـن دوران **۶۰ ملیــون** سـال طـول کـشید. و در اواخـر ایـن دوران هـوا بـسیار سـرد شـد و یخبندان‌های زیادی به وجود آمد. به طور کلی پستانداران بسیاری از جملـه سـگ، گـاو، اسـب، گربـه و پـستانداران زیادی که شباهت زیادی به انسان داشتند و انسان امروزی نتیجــه تکامــل آن‌هــا اســت. مــثلاً **پــــاراپیتکوس** و **دریوپیتکوس** موجوداتی بودنـد کـه شـباهت زیـادی بـه انسان داشتند.

۴- دوران چهارم: (پارینه سـنگی، میانـه سـنگی، نـو سنگی و فلزات) این دوران **۱ ملیون** سال می‌باشـد. و بـه دوران **پیدایش انسان** معروف است. آب و هـوا در ایـن دوران سرد شده و به طور ناگهانی تغییـر کـرد بـه طـوری که بعضی از حیوانات مردند و بعضی ناچـار بـه مهـاجرت شدند.

قدیم‌ترین انسان به نام **اســترالوپیتکوس** در منـاطق نیمه صحرایی با شکار جانوران، زندگی می‌کرد.

چند هزار سال بعد دسته‌های دیگری از انـسان بـه نـام **پیته‌کانتروپوس** و **ســینانتروپوس** پیـدا شـدند کـه بـه صورت دستجمعی زندگی می‌کردند. آن‌ها بـا دسـت‌هـای خود بیشتر کار کردنـد و سـرانجام توانـستند ابـزار دفـاع

بسازند. انسان با ساختن ابزار، توانست خود را از حیوانات جدا کند.

او از چوب با دست‌هایش ابزار ساخت، یعنی با دست‌هایش کار کرده و به وسیله کار، ابزار ساخته شد و این ابزارها انسان را از حیوان جدا کرد؛ بنابر این می‌توان گفت در واقع کار انسان را ساخت. کار موجب شد که انسان علاوه بر گیاهان و میوه‌ها، گوشت حیواناتی را هم که در اثر دفاع کشته می‌شدند، بخورد. البته این طبیعی است که انسان در ابتدا گیاه‌خوار و میوه‌خوار بوده است؛ و خوردن گوشت فقط در اثر کافی نبودن میوه و گیاه بود. پروتین حیوانی، به طور سریع و عجیبی در ساختمان بدن و مغز انسان اثر گذاشت. به طوری که او دیگر می‌توانست راجع به محیط خود و کاری که در آن انجام می‌داد بهتر فکر کند و همین تفکر موجب توسعه کار شد. جالب اینکه آن‌ها ضمن کار، ناخودآگاه صداهایی از خود در می‌آوردند که به تدریج در ساختمان حنجره شان اثر گذاشت و پس از مدت‌ها دیگر به راحتی می‌توانستند خیلی شمرده، صداهایی از حنجره خارج کنند.



در حدود ۲۰۰ هزار سال پیش، انسانی زندگی می‌کرد که شباهت بسیار زیادی به انسان امروزی داشت. به او انسان **نئاندرتال** می‌گویند. او درست در سخت‌ترین شرایط یخبندان‌ها که از آغاز دوران چهارم یعنی ۱ ملیون سال پیش شروع شد، قرار گرفته بود. در این شرایط جانوران زیادی نابود شدند. تمام گیاهان، دشت‌ها و جنگل‌های ناحیه سردشده از بین رفتند.

اما انسان به مناطق دیگر پناه برد. بهترین پناهگاه برای آن‌ها غار بود که می‌توانست از سرما محفوظشان نگه دارد.

کرومانیون که نتیجه تکامل انسان نئاندرتال می‌باشد، کاملاً به انسان امروزی نزدیک است.

سیر تکاملی انسان از دوران چهارم تا امروز

استرالوپیتکوس ← پیتکانتروپوس ← سینانتروپوس ← نئاندرتال ← کرومانیون ← انسان امروز.



استرالوپیتکوس: روی دو پا حرکت می‌کرد، از سنگ و چوب برای دفاع استفاده

می‌نمود. در دوران سوم زندگی می‌کرد و در اوایل دوران چهارم نیز وجود داشته است که بعد جای خود را به پیته‌کانتروپوس داد.

پیته‌کانتروپوس: بعضی از دانشمندان معتقدند که

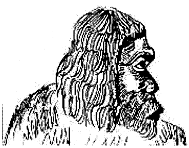


پیته‌کانتروپوس برای پختن غذا از آتش استفاده می‌کرد. یکی از دسته‌های انسان اولیه می‌باشد که در ابتدای دوران چهارم و پیش از یخبندان‌ها زندگی می‌کرده است؛ و از قدیمی‌ترین نمایندگان انسان می‌باشد. پیته‌کانتروپوس با شکار و گردآوری گیاهان و میوه‌جات تغذیه می‌کرد.

سینانتروپوس: بعد از پیته‌کانتروپوس نوبت به



سینانتروپوس که او برخلاف استرالوپیتکوس از آتش استفاده می‌کرد، رسید. سینانتروپوس نیز از نمایندگان قدیم انسان است که در اوایل دوران چهارم زندگی می‌کرده است.



انسان نئاندرتال: مهاجرانی بودند که به علت تغییر ناگهانی آب

و هوا و یخبندان‌ها به غارهای اروپا پناه بردند.

کرومانیون: انسانی بود که کاملاً به انسان امروزی نزدیک می‌باشد. خانه سازی و کشاورزی را نیز کرومانیون آغاز کرد. اهلی کردن حیوانات را هم می‌توان به کرومانیون نسبت داد.

انسان امروز (اندیشه ورز): به واسطه قدرت فکر کردن توانست به طور معجزه‌آسایی طبیعت را به نفع خود تغییر دهد. انسان امروز که در هر علمی به پیشرفت بی‌نظیری دست یافته، آسمان‌ها را شکافت و از طریق فرمول‌ها و محاسبات ریاضی و علم نجوم، ماه را تصرف کرد و می‌رود که به کرات دیگر نیز دست یابد.



پس از نابود شدن جنگل‌ها انسان به غارها پناه برد. مدت‌ها در غارها زندگی کرد ولی کمبود مواد غذایی باعث شد که آن‌ها سعی کنند به جاهایی بروند که سرشار از مواد غذایی باشد. جاهایی که آب پر ماهی و حیوانات زیادی برای شکار داشته باشد. چون به خاطر این موضوع، همه تقریباً یک جا جمع می‌شدند، مجدداً به کمبود غذایی دچار می‌گشتند؛ بنابر این دسته‌هایی از آن‌ها مجبور شدند به نقاط دیگری مهاجرت کنند. آن‌ها جامعه‌های دیگری تشکیل دادند که این جامعه‌ها کاملاً از لحاظ زبان و عادات و آداب و رسوم با هم متفاوت شدند. انسان برای رفع احتیاجات خود، با طبیعت به مبارزه برخاست یا به عبارت دیگر دست به تولید زد؛ و تا آنجایی که می‌توانست، با شناختی که از طبیعت داشت، آنچه را که در آن موجود بود، به نفع خود تغییر می‌داد. مثلاً بعضی وقت‌ها که سردشان می‌شد، به فکرشان می‌زد یک چیزی درست کنند که با آن بتوانند خود را از شر سرما حفظ کنند. برای درست کردن آن چیز، ابتدا **کار** لازم بود. اما یک چیزی می‌خواست که آن را به صورت پوشیدنی دربیاورند؛ یعنی احتیاج به یک **موضوع کار** بود. چیزی که بتواند روی آن کار کنند تا تبدیل به پوشیدنی شود؛

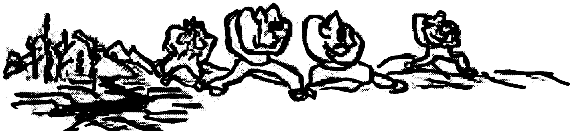
مثل پوست حیوانات. ولی آیا پوست حیوانات را می‌توان با دست خالی تبدیل به پوشاک کرد؟ مسلماً نه. پس برای تبدیل پوست حیوان (موضوع کار) بـه لبـاس، احتیـاج بـه **ابزار** است. پس انسان توانست با سـه عامـل اولیـه تولیـد، یعنی اول کار و دوم موضوع کار، سـوم ابـزار تولیـد، بـه کارهای تولیدی دست بزند. هزاران سال طول کـشید کـه انسان شروع به خانه سازی کرد و عـلاوه بـر غـار صـاحب مسکن دیگری شد. انسان همراه با خانه سـازی کـشاورزی را هم آغاز کرد (کشاورزی در اثر تقسیم کار که بعـداً در مورد آن توضیح داده خواهد شـد، بـه وجـود آمـد. زیـرا یکـی از کارهـای زنـان، پاشـیدن ارزن روی زمـین بـود و اولین چیزی هـم بـود کـه بـشر آن را در زمـین کاشـت.) خانه‌هایی که با دست انسان ساخته می‌شد، بـزرگ بودنـد. علت این بود که آن‌ها دستجمعی زندگی می‌کردند و همه در خانـه‌هـا شـریک بودنـد. بلـی، روی هـم رفتـه آدم‌هـا دستجمعی زندگی می‌کردند. دسـتجمعی از خـود دفـاع و دستجمعی شکار مـی‌کردنـد. و دسـتجمعی مـی‌خوردنـد و دستجمعی می‌خوابیدند و خلاصه هیچ کـسی آقـای کـسی نبود. همه به یک اندازه در هر چیزی سهم داشـتند. زمـین مال همه بود. کسی نبود که بگوید این قطعه زمین مال من

است. در آن مرحله اصلاً «مال من» معنی نداشت. همه در همه چیز مشترک بودند و یک زندگی اشتراکی داشتند.

این زندگی اشتراکی، **کمون اولیه**، نام داشت. در این دوره انسان مجبور بود اشتراکی زندگی کند. مثلاً یک حیوان وحشی را حتماً می‌باید به صورت دستجمعی بکشند. برای چیدن میوه، میبایستی به جنگل می‌رفتند که باز هم مجبور بودند، دستجمعی این کار را بکنند و آن‌ها هر کاری را دستجمعی یا اشتراکی انجام می‌دادند؛ نتیجتاً هر چه هم کار می‌کردند، به طور مساوی بین هم تقسیم می‌نمودند. پس در این دوره، استثمار نمی‌توانست وجود داشته باشد؛ یکی به علت کار اشتراکی دیگری به خاطر اینکه ابزار تولید مهمی وجود نداشت.

توضیح: قبلاً گفته شد که انسان‌ها دستجمعی برای چیدن میوه به جنگل می‌رفتند. ممکن است بعضی‌ها بگویند که چگونه ممکن است وقتی جنگل‌ها در اثر تغییر ناگهانی آب و هوا و یخچال‌ها نابود شده باشند، باز انسان برای چیدن میوه به جنگل می‌رفته است؟ باید بگوییم که انسان بعد از هزاران سال، از تغییر آب و هوا که هوا مجدداً گرم شده بود، به جنگل می‌رفت. در ثانی آب و هوا در تمام نقاط زمین سرد نشده و در تمام نقاط زمین

یخچال به وجود نیآمده بود؛ و انسان با مهاجرت تدریجی خود به نقاطی می‌رفته است که آب و هوا خوب و نسبت به نقاط دیگر زمین گرم بوده است. این مهاجرت تدریجی هزاران سال طول کشیده و بدین صورت بوده است که انسان‌ها گروه گروه در مقابل سرما عقب‌نشینی کرده و پس از سال‌ها به نقطه دیگری نقل مکان داده و همین طور این نقل مکان ادامه پیدا کرده تا پس از هزاران سال که به نقاط قابل سکونت‌تری رسیده‌اند.



در حدود هفت هزار سال پیش، به محض اینکه چند سال از اختراع نیزه گذشت، کم‌کم کارها بر حسب زن یا مرد بودن، بین آن‌ها تقسیم شد. مردها به شکار حیوانات و تهیه پوست می‌رفتند و زن‌ها به مسایل زایمان، صید ماهی و بچه‌داری پرداختند، حتی کودکان و پیران هم کار مربوط به خود را انجام می‌دادند.

این تقسیم کار، باعث تکامل بیشتر ابزار کار گشت. مثلاً میخ و سوزن هم به سنگ‌های نوک تیز و چماق و نیزه و تبر سنگی، اضافه شد. همانطور که گفته شد، در

حدود هشت هزار سال پیش کشاورزی به وجود آمد.

داشتن ابزار کار برای همه ضروری بود؛ چون هرکس که کار نمی‌کرد، حق خوردن نداشت؛ و هرکس



به اندازه‌ای که کار می‌کرد، می‌خورد، پس همه هم دارای ابزار تولید بودند؛ زیرا داشتن ابزار تولید، به علت ضعیف بودن آن آسان بود. بنابر این خود به خود، استثمار و بهره کشی مفهومی نداشت.

در کمون اولیه از همان دسته‌هایی که به خاطر کمبود مواد غذایی، به جاهای مختلف مهاجرت می‌کردند، اجتماعات کوچکی به وجود آمد به نام **طایفه** که از درهم شدن چند طایفه، **قبیله** ایجاد شد. در قبیله هم، کار و تولید و زندگی اشتراکی بود؛ چون هنوز ابزار تولید ضعیف و انسان هم در برابر حیوانات وحشی و درنده، ناتوان و عاجز بود.

چیزی که باید گفته شود اینست که در کمون اولیه دولت وجود نداشت ولی مقررات و عادات و رسوم

حکمفرما بود، و پیرمـردان و پیرزنـان، از احتـرام زیـادی برخـوردار بودنـد. پنجاه هـزار سـال پـیش، انـسان اولـین پستاندار، یعنـی سـگ را اهلـی کـرد و هـزاران سـال بعـد



توانست حیوانات دیگری را نیز اهلی کند.

این ابتدای نابودی کمون اولیه بـود؛ زیـرا خـود بـه خود قبایلی که موفق به اهلی کردن حیوانات مـی‌شـدند، برتریت پیدا می‌کرد. با اهلی‌کـردن حیوانـات، دامـداری نیز به وجود آمد.

تقریباً در هشت هزار سـال پـیش بـود کـه انـسان یـاد گرفت، فلزهایی مانند آهن و مس را ذوب کند. در واقـع بعد از کشف آتش، گاهی پیش می‌آمد که تـوده‌ای هیـزم توسط انسان آتش زده می‌شد و حرارت آتش سنگ‌هـایی را در روی زمـین ذوب مـی‌کـرد. سـنگ‌هـای ذوب شـده حرکت می‌کردند و در چاله‌ای قـرار مـی‌گرفتنـد. انـسان مشاهده می‌کرد که پـس از مـدت زمـانی فلـز ذوب شـده سرد و محکم شده که در درون چاله‌ها به صـورت اشـکال

مختلفی در می‌آمدند؛ این بود که بشر به ذوب فلزات پی برد.

انسان با استفاده از فلزات و چوب، بیل و داس و چاقو و گاوآهن را ساخت.

اختراع بیل و داس و گاوآهن، باعث تکامل کشاورزی شد. تکامل کشاورزی و دامپروری که در هفت

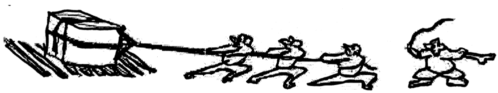


و یا هشت هزار سال پیش با اهلی کردن گاو، گوسفند، بز و خوک به وجود آمد، باعث شد که کشاورزی از دامداری جدا شود. در ابتدا به خاطر ضعیف بودن کشاورزی ابتدایی و دامداری ابتدایی که عبارت بود از شکار حیوانات با استفاده از دام‌ها و ذخیره شکارها برای استفاده از گوشت شان، هر قبیله می‌توانست هم کشاورز باشد و هم دامدار ولی تکامل هردو باعث پیچیدگی بیشتر کشاورزی و دامداری شده و موجب جدایی آن‌ها گردید البته یکی از علل دیگر جدایی دامداری و کشاورزی این بود که دامدار احتیاج به مرتع و چراگاه‌های زیادی

داشت. این جدایی **اولین تقسیم کار** بین اجتماعی که تشکیل شده بود قبایل مختلف را به وجود آورد. در این تقسیم کار اجتماعی، قبایل دامپرور یا شبان از قبایل کشاورز جدا شد. قبایل کشاورز، در راه پیشرفت کشاورزی تلاش و کوشش می‌نمودند و قبایل دامدار نیز در راه توسعه دامپروری، با جدا شدن قبایل کشاورز از قبایل دامپرور، به خاطر احتیاجات آن‌ها به یکدیگر نه تنها روابط‌شان قطع نشد، بلکه تجربه‌ها و اختراعات‌شان را نیز با هم مبادله یعنی داد و ستد و عوض می‌کردند. بعدها با تکامل ابزار تولید و با انجام این نوع مبادله‌ها، زندگی انسان که به صورت خانواده بود، مرفه‌تر گشت ولی تکامل ابزار تولید باعث شد که انسان بتواند بیش از آنچه که نیاز دارد تولید کند. بنابر این یک محصول اضافی باقی می‌ماند و چون شکل بشر به صورت انفرادی‌تر یعنی خانواده درآمده بود آن محصول اضافی را کسی دیگر تصرف می‌کرد. از یک طرف این موضوع و از طرف دیگر چون پس از تقسیم کار اجتماعی، قبایل در زمین‌های مختلف شروع به فعالیت کشاورزی و دامداری نمودند و پس از سال‌ها خود را وابسته به زمین کردند، یعنی دیگر حاضر نشدند از آن زمین‌ها خارج شوند،

هرکسی زمینی را که در آن کار می‌کرد چسبید و گفت: «مال من است» وابستگی انسان به زمین و تکامل ابزار تولید، و اهلی کردن حیوانات، اوضاع را برای زندگی اشتراکی خراب کرده و حتی مالکیت خصوصی، پایگذاری شد. روی هم رفته، این قدم، قدم بزرگی بود در تاریخ؛ به خاطر این که ابزار تولید به آن مرحله از تکامل خود رسیده بود که بتواند نظام اشتراکی را تبدیل به نظام دیگری کند. برای ذوب فلزات یا درست کردن چیزهایی نظیر خیش چوبین که در کشاورزی به کار می‌رود، احتیاج به متخصص بود؛ متخصص هم احتیاج به جایی داشت که بتواند در آن با استفاده از تخصص خود کار و تلاش کند. بنابر این فلزکار مجبور بود برای خود کوره ذوب فلز بسازد که به همین ترتیب **پیشه‌وری** به وجود آمد. در ابتدا کشاورز برای خود می‌توانست ابزار ساده کشاورزی را درست کرده و با آن کار کند ولی با تکامل ابزار تولید برای ساختن ابزار کشاورزی، احتیاج به مختصص شد، به طوری که دیگر یک کشاورز نمی‌توانست هم متخصص ابزار کشاورزی یا پیشه‌ور باشد و هم کشاورزی کند. در نتیجه **دومین تقسیم کار** اجتماعی صورت گرفت که در این تقسیم کار، پیشه‌وری

از کشاورزی جدا شد. این امر، تولیدات و همین طور، مبادله‌ها را زیاد کرده، استثمار و مالکیت خصوصی و ظلم



و ستم نیز به همراه خود آورد. اینجا دیگر یعنی پایان کمون اولیه و زندگی اشتراکی.

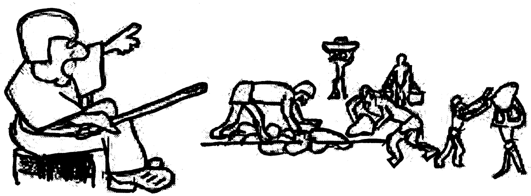
وقتی در حدود پنجاه هزار سال پیش، انسان به صورت خانواده به زندگی خود ادامه می‌داد، گاهی اتفاق می‌افتاد که قبیله‌ای برای به دست‌آوردن زمین و آب بهتر، به قبیله دیگر حمله کرده و قبیله پیروز، تمام اسیران را می‌کشتند؛ چون وسایل تولید ضعیف بود و هرکس به زور می‌توانست با آن ابزار، شکم خود را سیر کند؛ بنابر این زنده بودن اسیران، دردسری برای قبیله پیروز بود.

بعد از اینکه کشاورزی و دامداری تکامل یافتند و انسان در



اثر کشف آتش توانست به ذوب فلزات دست یابد و به طور کلی ابزار تولید تکامل یافت و تکامل ابزار تولید هم باعث شد که هرکس بتواند بیشتر از احتیاجات خود تولید

کند، دیگر قبیله‌هایی که در جنگ پیروز می‌شدند، اسیران را نمی‌کشتند و آن‌ها را به کار کشیده و بدین ترتیب **نظام برده‌داری** را به وجود آوردند.



ابتدا ریش سفیدان که از احترام زیاد قبیله برخوردار بودند، به برده‌دار تبدیل گشته و اسیران تحت نظر آن‌ها کار می‌کردند. البته در این دوره، پیشه‌ور هم وجود داشت این‌ها از برده داران پول یا بهره قرض می‌کردند که گاهی نمی‌توانستند قرض‌شان را بپردازند و مجبور می‌شدند بچه یا خودشان را بفروشند که به برده تبدیل می‌شدند.

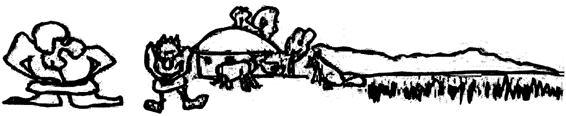
برده‌دارها رفتار وحشیانه‌ای نسبت به برده‌ها داشتند. آن‌ها بیرحمانه برده‌ها را استثمار می‌کردند



و حتی حاضر نبودند که برده یک لحظه بسیار کوتاه استراحت کند.

برده مانند زمین و خانه و سگ و بز و گوسفند و الاغ وغیره، جزو اموال برده‌دار و حتی ارزشش کمتر از آن‌ها بود.

تا زمانی که می‌توانست بیش از آنچه که می‌خورد



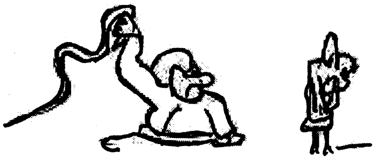
تولید کند، زنده می‌ماند ولی به محض اینکه بیمار یا



ضعیف و ناتوان می‌گشت، کشته می‌شد.

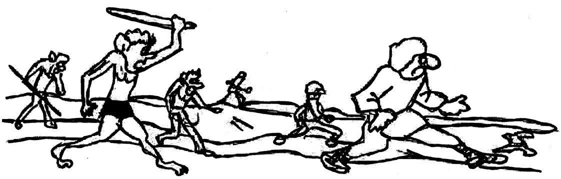
آیا بردگان تا کی می‌توانستند این وضع طاقت‌فرسا را تحمل کنند؟

آن‌ها مسلماً به فکر قیام و نجات خود می‌افتادند.



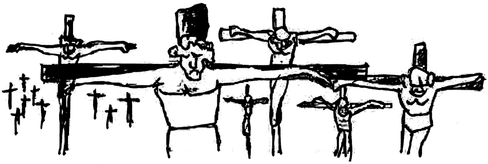
بنابر این برای سرنگونی چنین شورش‌هایی، **دولت** به وجود آمد. اولین دولت‌های نظام برده‌داری در مصر و به دنبال آن در ۵ هزار سال پیش در چین و هندوستان ظاهر شد. بله، برده‌دارها با حمایت و پشتیبانی دولت، به زشت‌ترین وضعی برده‌ها را با زور شلاق، استثمار می‌کرده و کسانی را که از فرمان شان سرپیچی می‌نمودند، می‌کشتند.

این اوضاع برده‌ها را به شورش واداشت.



در زمان پادشاهی «وسطی» که بر مصر حکومت می‌کرد قیامی از طرف برده‌ها شد که با شکست آن‌ها پایان گرفت. در ۳۸۰۰ سال پیش در کشور چین قیام بردگی از طرف برده‌ها، پیشه‌وران و دهقانان بر علیه برده‌دارها برپا شد. در این قیام، شورشیان برای اینکه یکدیگر را بشناسند آبروهای شان را قرمز کرده بودند.

آنها به پایتخت حمله کرده و آنجا را فتح نمودند. اما با تمام این احوال، پادشاه با مشکلات زیاد توانست شورشیان را سرکوب کند. بالاخره معروف‌ترین قیام‌های بردگان علیه برده‌داران، قیام اسپارتاکوس است که در ۲۰۵۲ سال پیش به وقوع پیوست. این قیام دو سال ادامه داشت تا سرانجام به شکست منجر شد. در این شکست شش هزار برده را به صلیب کشیدند.

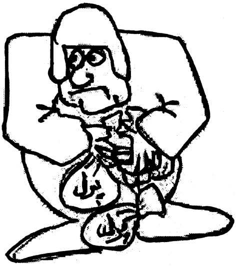


سوالی که در اینجا مطرح شود اینست که چرا آن‌ها با اینکه نیروی‌شان بیش از برده‌دارها بود، شکست می‌خوردند؟ دلیل شکست آن‌ها این بود که نمی‌دانستند بعد از پیروزی باید چه نوع نظامی را پیاده کنند. آن‌ها فکر می‌کردند که هیچ نظامی غیر از برده‌داری وجود ندارد و حتی بعضی از آن‌ها بعد از پیروزی، خود برده‌دار شده و به استثمار برده‌ها می‌پرداختند. یعنی باز نتوانستند مسئله برده و برده‌دار را از بین ببرند این بود که برده‌ها دیگر از قیام‌های خود ناامید شده و برای نجات خود

مذهب را به وجود آوردند. البته انسان‌های اولیه نیز از طرفی به دلیل نداشتن شناخت کافی از محیط خود، و از طرف دیگر به علت ترس و وحشت از طبیعت، به پرستش خدایانی از قبیل طوفان، باران و رعد و برق وغیره پرداختند. ولی بعد از اینکه راجع به این‌ها شناخت کافی پیدا کرده، به تدریج خدایان را نیز از سرشان بیرون کردند. سرانجام از خود می‌پرسیدند: «مگر ممکن است خدایی وجود نداشته باشد؟ حتماً خدایی هست که به درد بیچارگان برسد و حق مظلوم را از ظالم بگیرد.» آن‌ها حق داشتند که برای خود چیزی درست کنند که از چنگ برده‌داران نجات شان دهد؛ زیرا آن قدرت را در خود نمی‌دیدند. این است که در زمان نمرود، ابراهیم و در زمان فرعون، موسی به نجات توده بر می‌خیزند. یعنی ستم و فشار بر برده‌ها طوری بود که آن‌ها منتظر یک نجات دهنده بودند.

از نظر برده‌ها هیچ کس و هیچ قدرتی نمی‌توانست فرعون را به زانو دربیاورد، مگر کسی که از طرف خدا و





با قدرت او به نجات برده‌ها بشتابد. این است که موسی پیدا می‌شود و از میان توده‌ها بر می‌خیزد و فریاد می‌زند: «من همان نجات دهنده‌ای هستم که شما در انتظارش هستید.» در اینجا توده امیدوار می‌شود و امید او را به مبارزه علیه ظلم و ستم وامیدارد. تاریخ جامعه به چنین کسانی احتیاج داشت. عیسی حتماً باید می‌آمد و تمام خدایان را برمی‌داشت و یک خدا می‌گذاشت. برده‌ها به چنین مذاهبی احتیاج داشتند ولی برده‌دارها در صورتی با مذاهب موافق بودند که منافع آن‌ها را حفظ کنند. و اگر گاهی مثلاً کسی می‌آمد و دینی مثل اسلام می‌آورد که ضد رباخواران و ستمکاران بود آنقدر صبر و تحمل می‌کردند تا بتوانند ماهیت آن را تغییر داده و دوباره با استفاده از همان دین و مذهب، توده را استثمار کنند.



خوب بگذریم، گفتیم برده‌ها تحت تاثیر وضع بد شان قرار گرفته و مرتباً دست به شورش و کم کاری می‌زدند. این مسائل کم‌کم باعث شد

که اربابان احساس نگرانی کنند، به این خاطر تصمیم گرفتند که در عوض کار، به آنها هم چیزی بدهند.

بنابر این آمدند و زمین‌های خود را به هزاران قطعه کوچک تقسیم کردند و هر قطعه را دست برده‌ای اجاره دادند که در آن کشت کند. این برده‌ها به تدریج به صورت دهقان‌هایی درآمدند که صاحبان آن‌ها می‌توانستند با زمین خرید و فروش‌شان کنند. ولی با این حال آن‌ها خوشحال بودند، به خاطر اینکه از کار خود، بهره‌ای هم عایدشان می‌شد.

آن‌ها دیگر برده نبودند، البته آزاد هم نبودند. بالاخره بدین ترتیب **نظام فئودالی** که در درون برده‌داری رشد کرد به وجود آمد. در این نظام، فئودال استثمارکننده و دهقان استثمارشونده بود. دهقان باید یکبار برای خود کار می‌کرد که زندگی خود و خانواده‌اش را تامین کند و یکبار هم برای فئودال. یعنی علاوه بر اینکه باید اجاره قطعه زمین را بپردازد، مجبور

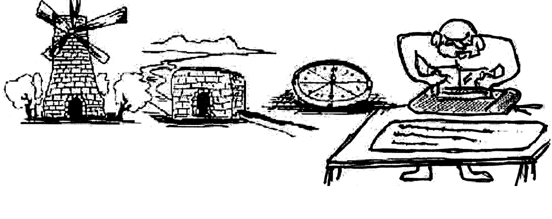


بود در زمین‌های اربابش به طور رایگان کار کند. این بود که وقت بیشترش صرف کار در زمین‌های اربابش می‌شد. به تدریج دهقانان از ظلم و ستم فئودال‌ها به تنگ آمده و به قیام‌هایی علیه آن‌ها دست زدند.

ولی این فئودال‌ها چه کسانی بودند؟ شاه برای اینکه قدرت خود را بهتر بتواند حفظ کند، زمین‌های مملکت را که مال خودش می‌دانست، بین درباریان تقسیم کرد. این درباریان که فئودال نامیده می‌شدند، زمین‌ها را بین کسانی دیگر تقسیم کردند.

در ابتدا وقتی فئودال می‌مرد، می‌توانست زمینش را بگیرند؛ ولی بعدها زمین‌ها موروثی شد. یعنی بعد از مرگ فئودال به نزدیکانش می‌رسید.

همانطوری که می‌دانیم، ابزار تولید همیشه در حال تکاملند و تکامل ابزار تولید به آنجایی رسید که انسان علاوه بر آسیای بادی و آبی، بر قطب‌نما و صنعت چاپ، دست یافت.

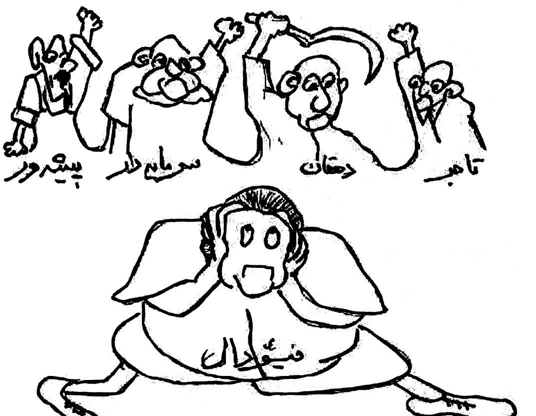


پیشه‌وران، چرخ نخ‌ریسی را اختراع کردند؛ باروت و گلوله‌های توپ هم ساخته شد.

فئودالیزم در واقع سدی بود جلوی تکامل و با تمام ترقیات فوق مخالف بود. به طور کلی، در نظام فئودالی دهقان ابتدا به صورت **بهره جنسی** و سپس به صورت **بهره نقدی** استثمار می‌شد.

بهره جنسی چیست؟ دهقان زمین را از فئودال می‌گرفت و روی آن کار کرده، سپس مقداری از محصول را به مالک می‌داد.

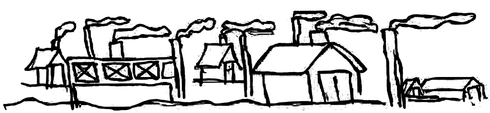
بهره نقدی چیست؟ در اینجا دهقان به جای پرداخت محصول به مالک، پول به او می‌دهد.



به مرور زمان و فشار بی‌رحمانه فئودال‌ها و پیشرفت علم و صنعت دهقان بارها دست به قیام علیه فئودال‌ها زدند. در این قیام‌ها سرمایه‌داران و تاجران و پیشه‌وران هم شرکت داشتند.

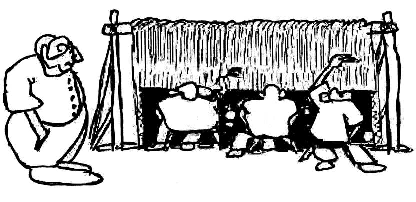
پس از مدت‌ها بعضی از دهقانان از دست اربابان خود به شهرها گریخته و در کارگاه‌ها مشغول کار شدند. در ابتدا چون کارگاه‌ها کوچک بود، رابطه پیشه‌ور و کسی که برایش کار می‌کرد، رابطه استاد و شاگرد و حتی گاهی رابطه پدر و فرزندی بود. ولی بعدها که صنایع پیشرفت کردند، حتی بعضی از زمینداران بزرگ که تمام دهقانان خود را از دست داده بودند، ترجیح دادند که برای ساختن کارگاه‌ها، سرمایه‌گذاری کنند. سرانجام بعد از اختراع ماشین بخار، کارخانه‌ها به وجود آمد.

پیشه‌وران به شکل کارفرما ظاهر گشتند و دهقانان فراری، به شکل پرولتاریا (پرولتاریا یا کارگر کسی است که نیروی بازوی خویش را می‌فروشد تا بتواند شکم خود را سیر کند.) در کارخانه به کار مشغول شدند. و بدین ترتیب نوبت به **نظام سرمایه‌داری** که نتیجه مبارزات



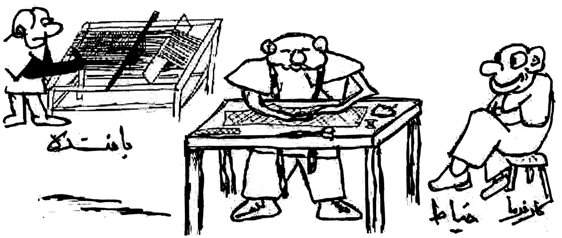
بزرگ دهقانان و سرمایه‌داران و پیشه‌وران با فئودال‌ها بود، رسید. سرمایه‌داری از همان ابتدا که به وجود آمد، با دست خود گورش را کند؛ زیرا این نظام هم به استثمار طبقه زحمتکش پرداخت. نظام سرمایه‌داری باعث شد که اکثر پیشه‌وران، ورشکست شوند و فقط بعضی از پیشه‌وران به وسیله دسترنج کارگران‌شان توانستند به کارفرما تبدیل شوند.

سرمایه‌دار، به دنبال کالایی می‌گشت که بتواند به وسیله آن کلی سود به دست بیاورد؛ و این سود، فقط از طریق کار کارگر عاید سرمایه‌دار می‌شد. بنابر این سرمایه‌دار می‌آید و کار پرولتاریا را با مبلغ خیلی کم می‌خرد. کارگرانی که نیروی بازوی خود را می‌فروشند، همه در یک کار مهارت ندارند؛ بلکه هر کدام از آن‌ها در یک رشته مهارت دارند. در اولین مرحله سرمایه‌داری به علت صرفه‌جویی در ابزار تولید، عده‌ای کارگر که همه آن‌ها در یک رشته مهارت داشتند (فرض کنیم قالین‌بافی) نیروی کار خود را می‌فروختند و به طور



دستجمعی و با کار یکسان قالین را می‌بافتند؛ که سود قالین به جیب صاحب کارگاه می‌رفت.

صنایع دستی که رشد بیشتری پیدا کرد، سرمایه‌دار متخصصان در رشته‌های مختلف را به کار گرفت. در اینجا کارگران با هم کار می‌کردند ولی مانند مرحله قبل، یک کار را انجام نمی‌دادند؛ زیرا هر کدام در رشته‌ای مهارت و تخصص داشت. روی هم رفته همه آن‌ها با مهارت در رشته‌های مختلف، یک کالای خاصی را تولید می‌کردند.



یعنی نساج که پارچه باف و خیاط که دوزنده است با استفاده از وسایل تولید که در دست سرمایه‌دار است، کالایی به اسم لباس را بیرون می‌دادند. نساج و خیاط هر کدام دارای یک حرفه هستند ولی هردو با فروش کار خود به سرمایه‌دار، یک کالا را تولید می‌کنند.

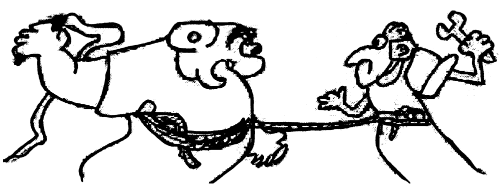
چیزی که ما از اول تا کنون روی آن تاکید می‌کنیم این است که ابزار تولید همیشه در حال تکامل است. بنابر

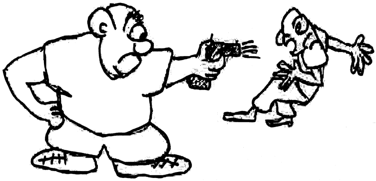
این با اختراع ماشین بخار، صنایع دستی نیز دوام نمی‌آورند و جای خود را به کارخانجات بزرگ می‌دهد. در نظام سرمایه‌داری تمام وسایل تولید در دست سرمایه‌دار است و کارگر ظاهراً آزاد است و به سرمایه‌دار وابسته نیست. ولی با کمی فکر می‌بینیم، کارگر به خاطر سیر کردن شکم خود و نداشتن هیچگونه وسایل تولید، به سرمایه‌دار احتیاج پیدا می‌کند.

یعنی در واقع کارگر در فروختن نیروی کار خود به این یا آن کارفرما آزاد است و چون به ناچار باید کار خود را برای امرار معاش به کارفرما بفروشد، از لحاظ اقتصادی به او وابسته است.

سرمایه‌دار حتی قیمت اصلی کار را به کارگر نمی‌دهد و او را به بدترین وضعی استثمار می‌کند. بنابر این بین سرمایه‌دار و کارگر یک دشمنی و یک ضدیت، یعنی تضاد به وجود می‌آید.

سرمایه‌دار فقط و فقط به خاطر سود زیاد، تولید





می کند. او حتی احتیاج جامعه را به کالایی که تولید می کند، در نظر نمی گیرد و برای سود بیشتر دست به انسان کشی هم می‌زند.

سرمایه‌داران با یکدیگر رقابت می کنند و به خاطر پیروزی در این رقابت، در پیشبرد تکنیک و صنعت می کوشند. این رقابت نیز باعث پیشرفت باور نکردنی صنایع می‌شود. در این نوع تولید، کارگر دیگر احتیاج ندارد که از لحاظ جسمانی قوی باشد، خود ماشین همه کارها را انجام داده و کارگر در واقع فقط یک عمل مکانیکی و تکراری انجام می‌دهد. برای روشن شدن موضوع، یک صحافی را در نظر می گیریم: کارگری فرم‌های کاغذ را از ماشین عبور می‌دهد. کارگر دیگر کاغذها را که به وسیله ماشین به طور منظم جمع شده، می گیرد. دسته می کند و در جایی قرار می‌دهد. کارگر ترتیب کن، آن‌ها را به ترتیب شماره صفحه قرار می‌دهد. و دیگری ترتیب شده‌ها را جلد مقوا گرفته و می‌چسباند. هر کارگر در تمام مدت کار، عمل مکانیکی و تکراری



خـود را پـی در پـی انجـام مـــی‌دهـــد. وقتی کـار در کارخانجـات ساده می‌شود، سرمایه‌دار که تمام فکرش به دسـت آوردن سود زیادتر است، کودکان و زنان را نیز که مزد کمتـری می‌گرفتند، به کارخانه می‌برد.

بنابر این ماشین که تولیـد را آسـان کـرده و بایـد در





خدمت خلق قرار گیرد، به علت قرار داشتن آن در دسـت سرمایه‌دار، استثمار را بی‌انـدازه وحـشیانه و شـدید کـرده بود؛ به طور کلی هر چه سرمایه‌دار ثروتش زیادتر می‌شد کارگر فقیرتر می‌گشت و تضاد و اختلاف بین آن‌ها بـیش از پیش می‌شد.

در اینجاست که سـرمایه‌داری پـا بـه آخـرین مرحلـه

خود **امپریالیزم** گذاشته و در آستانه سقوط و پرتگاه قرار می‌گیرد. این دوره به علت رقابت سرمایه‌داران و پیشرفت صنایع و وسایل تولید، به وجود آمد. چون



سرمایه‌داران با یکدیگر رقابت می‌کردند، مجبور بودند که بیش از اندازه احتیاج جامعه، کالا تولید کنند. آنان برای سود بیشتر با هم رقابت می‌کردند و این رقابت باعث می‌شد که آنقدر از یک کالا تولید کنند که دیگر خریدار نداشته باشد، بنابر این مجبور می‌شدند قیمت کالاها را به شدت پایین بیاورند. بدین ترتیب کالاها روی دست‌شان می‌ماند. سرمایه‌داران بزرگ دیدند که رقابت آزاد، به خاطر درنظر نگرفتن احتیاج مردم، سرانجام آن‌ها را ورشکست و بدبخت می‌کند. پس آمدند و سرمایه‌های کوچک را از دست سرمایه‌داران کوچک گرفته و

کارخانه‌های عظیمی ساختند و به خاطر اینکه قیمت کالاها را ثابت نگه دارند، تولید را فقط در دست خود گرفتند و بدین ترتیب بین سرمایه‌داران بزرگ قرار شد که هر سرمایه‌دار فقط یک کالای معینی را تولید کند. بنابر این تولید، انحصاری شد. برای روشن شدن انحصار مثال زیر را می‌زنیم:

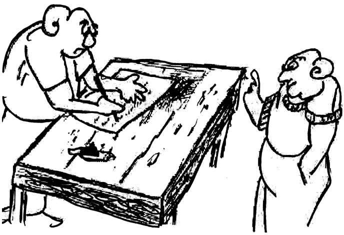
تولید سیگار فقط منحصر به فلان کارخانه است. و کارخانه دیگری حق تولید سیگار را ندارد. در امپریالیزم انحصار جای رقابت را می‌گیرد. به علاوه سرمایه‌داران، در کشورهای دیگر جهان سرمایه‌گذاری می‌کنند. یعنی به جای اینکه با سرمایه‌های‌شان، در کشود خود دست به تولید بزنند و کالای تولید شده را به کشورهای دیگر صادر کنند، مستقیماً پول‌شان را به خارج صادر کرده و



در آنجا سرمایه‌گذاری می‌کنند. به عبارت دیگر در امپریالیزم صدور سرمایه، جای صدور کالا را می‌گیرد.

سرمایه‌داران بزرگ به خاطر اینکه راحت بتوانند اضافه تولید خود را در خارج آب کنند، کشورهای دیگر را به صورت بازارهایی در انحصار خود درآورده و این بازارها را بین خود تقسیم کرده، تا اضافه تولیدشان را در این بازارها به فروش برسانند.

مسئله مهم در این نظام، نقش بانک است. در امپریالیزم بانک‌های کوچک از طریق جمع کردن سرمایه سرمایه‌داران کوچک که از به کار انداختن آن عاجزند، به صورت بانک‌های بزرگ درآمده و بانک‌های بزرگ نیز با هم اتحاد کرده و در نتیجه تمام سرمایه‌های بزرگ و کوچک یکجا جمع شدند. حال سرمایه‌داران بزرگ، سرمایه سرمایه‌داران کوچک را که در بانک جمع شده، گرفته و به کار می‌اندازند. یعنی سرمایه‌داران بزرگ که دارای کارخانه‌های صنعتی و انحصاری هستند، برای تولید و توسعه وسایل تولید خود، به این سرمایه‌های جمع شده در بانک‌ها احتیاج پیدا می‌کنند. بنابر این ترکیب این دو سرمایه، یعنی ترکیب کارخانجات و انحصارهای صنعتی و سرمایه‌هایی که در بانک جمع شده، **سرمایه مالی** را



به وجود می‌آورد.
پس دیدیم که بانک چه کمک بزرگی به امپریالیزم می‌کند.

گاهی اتفاق می‌افتد بعضی از تولیدکنندگان با هم عهد می‌بندند کالایی را تولید می‌کنند، به یک قیمت ثابت و معین بفروشند. در واقع قرارداد می‌بندند که کالا را ارزان‌تر از یکدیگر نفروشند. به این قرار داد؛ **کارتل** می‌گویند.

بعد از کارتل، **سندیکا** به وجود آمد. سندیکا این است که، به هر کارخانه دستور می‌دهد که مثلاً:



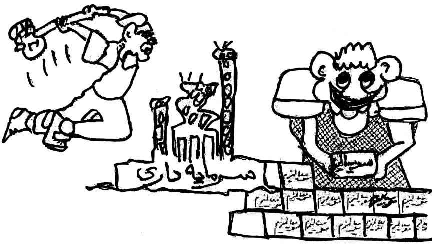
«کارخانه تو فقط حق دارد فلان قدر کالا تولید کند و تولیدات خود را

می‌توانی به اداره فروش سندیکا بدهی تا آن‌ها را بفروشد» سندیکا گاهی مراد اولیه‌ی کارخانه را هم می‌داد.

گفتیم امپریالیزم مرحله نهایی سرمایه‌داری است. بله، زیرا این مرحله تعداد استثمار شوندگان را در سطح دنیا زیاد می‌کند. سرمایه‌داران بزرگ از ترس و وحشت سرنگونی خود، دست به ایجاد پلیس و ارتش مجهز و پایگاه می‌زنند، و هرگونه فریاد حق طلبانه را با نیروی پلیس خاموش می‌کنند.

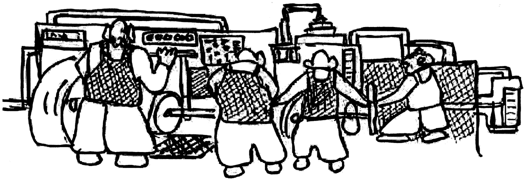
با مبارزات و تبلیغات، می‌کوشند از رشد آگاهی کارگران جلوگیری کنند. ولی غافل از این هستند که جامعه مسیر تکاملی خود را طی خواهد کرد. تلاش‌های آن‌ها فقط کمی نابودی‌شان را به عقب می‌اندازد.

از شما می‌پرسم، آیا نظام برده‌داری توانست به عمر خود ادامه دهد؟ و یا فئودالیزم با تمام زوری که زد موفق شد؟ مسلماً نه. نظام سرمایه‌داری هم همینطور. تاریخ و تکامل جامعه، این اجازه را نخواهد داد که برای همیشه خود را حفظ کند. سرمایه‌داری که آخرین مرحله‌اش امپریالیزم است، به وجود آورنده جنگ و کشتار و فقر و بدبختی و بی‌عدالتی است. و سرانجام پرولتاریا آگاه



خواهـــد شد و این تضادها یا اختلافات را درک خواهـــد کرد و برای حل آن‌ها، با انقلاب عظیم و شکوهمند خود، پایه‌های پوشالی سرمایه‌داری را درهم خواهنـد ریخـت؛ و **سوسیالیزم** را جانشین آن خواهند کرد.

پرولتاریا بدین صورت به فقـر و بـدبختی و اسـتثمار خود، خاتمه خواهـد داد. در **مرحله اول نظام کمونیزم یعنی سوسیالیزم** بساط استثمارگران برچیده خواهد شـد و همه باید کار کنند؛ زیرا هر که کار نکند نباید بخـورد. امـا چیـزی کـه هـست نبایـد تـصور کـرد، در نظـام سوسیالیستی به طور کلی تمام اختلافـات از بـین مـی‌رود. در این دوره، وسایل تولیـد کـاملاً در دسـت مـردم قـرار نمی‌گیرد و مالکیت خصوصی از بین نمی‌رود. به هـرکس به اندازه کاری که می‌کند، می‌دهند. حال اگر کسی بیش از آن احتیاج داشته باشد، باید بیشتر کار کند. در این نظام هنوز بسیاری از عقاید و عادات گذشته باقی است و بـرای



از بین بردن آن‌ها و نوسازی عقاید و عـادات، احتیـاج بـه زمان است.

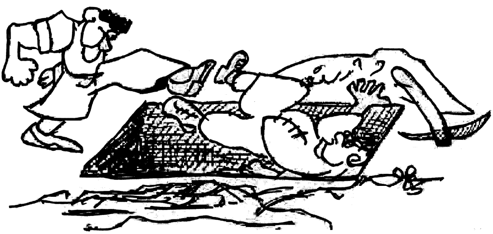
بـه طـور کلـی مالکیـت اجتمـاعی را در سوسـیالیزم می‌توان به دو قسم تقسیم کرد: یکی **مالکیت دولتـــی** و دیگری **مالکیت گروهی** است. در مالکیـت دولتـی همـه می‌توانند از وسایل تولید استفاده کننـد و بـه آن **مالکیت همه خلقـــی** هـم مـی‌گوینـد. در مالکیـت گروهـی هـم مشخص است که یـک گـروه بـه طـور اشـتراکی، وسـیله تولیدی را در دست می‌گیرند و با آن کار می‌کنند.

البتـه همـانطور کـه گفتـیم در سوسـالیزم، مالکیـت شخصی به طور کلی از بین نمی‌رود و حتی می‌توان مالک وسیله تولید کوچکی هم بود به شرط اینکه با آن کسی را استثمار نکرد. چیزی که در این دوره جالـب اسـت چـون هرکس به اندازه کارش می‌گیرد و همه می‌دانند که دیگر بـرای خودشـان کـار مـی‌کننـد، نـه بـرای یـک مـشت سرمایه‌دار. از جان و دل در راه تکامل و پیـشرفت جامعـه



می‌کوشند. به همین خاطر ابزار تولید به سرعت شدیدی رشد می‌کند و سوسیالیزم به تدریج به حرکت خود ادامه داده تا به **کمونیزم** می‌رسد.

در این دنیا به طور کلی تضاد طبقاتی یا اختلافات طبقاتی از بین رفته و ریشه کن می‌گردد. سرمایه‌دار در گوری که با دست خویش کنده، دفن می‌شود.



وسایل تولید به هیچ وجه در انحصار کسی نیست. مالکیت خصوصی مفهومی ندارد. یعنی کسی حق ندارد که بگوید «فلان چیز مال من است» مال من، کاملاً بی‌معنی است. تمام اعضای جامعه به یک اندازه بر وسایل

تولید مالک هستند. **از هرکسی، بـه انـدازه‌ای کـه می‌تواند و استعدادش را دارد کار می‌خواهند و به هرکسی به اندازه‌ای که احتیاج دارد می‌دهند. در حالیکه در سوسیالیزم به هرکسی، به اندازه‌ای کـه کار می‌کرد می‌دادند، نه بـه انـدازه احتیـاجش.** کمونیزم، یک جامعه بی‌طبقه است که همه به یک انـدازه در استفاده از منابع ملی و وسایل تولید، حق دارنـد. هـیچ کسی آقای کسی نیست. همه باید کار کننـد و همـه بایـد رفـاه و زندگی خـوب داشـته باشـند؛



نه اینکه مانند نظام سرمایه‌داری یک نفر بدون اینکه کـار کند، بهترین زندگی را داشته باشـد و آن کـه از صـبح تـا شب زحمت می‌کشد، بـه زور بتوانـد شـکم خـود را سـیر کند. در نظام کمونیـستی، از رهبـر گرفتـه تـا تـک تـک اعضای جامعه، بایـد آسـتین‌هـای خـود را بـالا زده و کـار کنند و مملکت خود را بر اساس پیشرفت علـم و صـنعت، بسازند. این نظام، یک نظام اشتراکی است.

همه در ساختن مملکت سهیم اند و هر چه می‌سازند، برای خودشان است. البته خیال نکنید این نظام اشتراکی و بی‌طبقه نیز مانند کمون اولیه است. درست است که کمون اولیه هم یک زندگی اشتراکی بوده؛ ولی اگر خوب دقت کرده باشید، می‌دیدید که در آن نظام چون وسایل تولید ضعیف بود، هرکس به سختی می‌توانست شکم خود را سیر کند. ولی در این نظام وسایل تولید به حداکثر پیشرفت خود رسیده، به طوری که دیدیم در نظام سرمایه‌داری یک کارگر با استفاده از وسایل تولید که در دست سرمایه‌دار بود، سی تا چهل برابر مزدی که می‌گرفت تولید می‌کرد و حتی گاهی بیشتر از این. بنابر این در جامعه کمونیستی، مردم در وسایل تولیدی مشترک هستند که می‌توانند با آن چندین برابر نیاز خود را تولید کنند. این است که با ۴۰ ساعت کار در هفته و حتی خیلی کمتر از این، دارای یک زندگی بسیار بسیار مرفه خواهند شد. حال اینکه در کمون اولیه به علت ضعیف بودن ابزار تولید، انسان روزی ۱۳ الی ۱۴ ساعت پی در پی زحمت می‌کشید و باز هم نمی‌توانست شکم خود را سیر کند. بنابر این به قول معروف: تفاوت از زمین تا آسمان است.



سوال‌ها و جواب‌ها

ابتدا سعی کنید خودتان به سوال‌ها جواب بدهید، سپس آن را با پاسخ داده شده مقایسه کنید.

سوال ۱: جامعه چیست؟

جواب: خانه‌ای که در آن زندگی می‌کنید، کلاسی که در آن درس می‌خوانید، شهری که در آن سکونت دارید و کشوری که در آن زندگی می‌کنید، هر کدام یک جامعه هستند. جامعه عبارت است از جمع شدن انسان‌ها و زندگی آن‌ها بر طبق یک نظام اقتصادی (مانند برده‌داری یا فئودالیزم وغیره) که تکامل آن در هر دوره از تاریخ مشخص است. یعنی مثلاً جامعه‌ای که در نظام فئودالیزم بسر می‌برند مشخص است که در دوره بعدی تاریخ، فئودالیزم تکامل یافته و به سرمایه‌داری تبدیل می‌شود.

سوال ۲: طبیعت چیست؟

جواب: طبیعت عبارت است از پدیده‌هایی که بشر در به وجود آمدن آن‌ها دخالت ندارد؛ مانند پدیده‌های مربوط به خورشید، زمین، آب و هوا. پدیده‌های زمین پیش از به وجود آمدن انسان وجود داشته، بنابر این بشر نمی‌تواند در آن دخالت داشته باشد. آن وقت‌ها که زمین وجود نداشت، ملیاردها ستاره و سیاره (مانند زمین) در فضای بی سر و ته و نامحدود وجود داشته، هر چه به عقب برگردیم باز می‌بینیم طبیعت وجود داشته و هیچ آغازی نمی‌توان برای آن قایل شد.

سوال ۳: انسان چیست؟

جواب: انسان که جزئی از طبیعت است فرقش با جانوران دیگر که آن‌ها هم جزئی از طبیعت اند، این است که آگاهانه و با یک هدف معین طبیعت را تغییر می‌دهد؛ در حالی که جانداران دیگر اگر طبیعت را تغییر هم بدهند، ناآگاهانه است.

به طور کلی انسان موجودی است که ذاتاً دستجمعی زندگی می‌کند یعنی اجتماعی است و قادر است با دست‌هایش ابزار کار بسازد.

سوال ۴: آیا انسان می‌تواند خارج از قـوانین طبیعت، آن را تغییر دهد؟

جواب: خیر، انسان فقط با استفاده از قـوانین طبیعـت می‌تواند آن را تغییر دهد.

سوال ۵: تفاوت جامعه و طبیعت چیست؟

جواب: تفاوت جامعه و طبیعت اینست که پدیده‌های اجتماعی در اثر فعالیت و تلاش انسان‌هایی کـه بـه خـاطر هدف و از روی اراده و شعور کاری را انجام می‌دهـد، بـه وجود می‌آید؛ در حالی که پدیده‌های طبیعت همین طـور خود بخودی به وجود آمده و شعور و اراده کـسی در آن دخالت ندارد. بنابر این نتیجه می‌گیرم که تاریخ جامعه بـا دست انسان‌هایی که دارای شـعور و اراده هـستند، سـاخته می‌شود و تاریخ طبیعت خود بخود به وجود می‌آید.

سوال ۶: مناسبات تولیدی یعنی چه؟

جواب: انسان بـه طـور دسـتجمعی کـار مـی‌کنـد، در نتیجه تولیداتش هم به صورت اجتماعی انجـام مـی‌گیـرد. هنگامی که انسان‌ها کـار مـی‌کننـد و بـه وسـیله کـار، بـه تولیدات دست می‌زنند، ناچار بین آن‌هـا روابطـی برقـرار

می‌شود و این روابط عبارتند از مبادله یعنی عوض کردن آنچه که به وسیله کار تولید کرده اند. به این روابط مناسبات تولیدی می گویند که ضمن کار و تولید و مبادله بین انسان‌ها به وجود می‌آید. به طور کلی منظور از مناسبات تولیدی این است که وسایل تولید دست چه طبقه‌ای است.

سوال ۷: مناسبات تولیدی بر چند قسم است؟

جواب: بر دو قسم:

۱- مناسبات همکاری: در نظام اشتراکی چون همه در وسایل تولید مشترک هستند کار و تولید به صورت اشتراکی است و همه به یکدیگر کمک و یاری می‌کنند؛ بنابر این در این نظام مناسبات همکاری وجود دارد.

۲- مناسبات تبعیت: در این نظام، وسایل تولید در دست یک عده معدودی می‌باشد، و بقیه مالک هیچگونه وسایل تولیدی نمی‌باشند. در نتیجه مجبورند برای آن عده کار کنند یعنی تابع مالکان وسایل تولید می‌شوند که از طرف مالکان، مورد استثمار قرار خواهند گرفت.

سوال ۸: کار چیست؟

جواب: چون انسان نمی‌تواند آنچه که در طبیعت هست، قناعت و زندگی کند، به وسیله کار که تلاشی از روی اراده و شعور است، اشیای طبیعت را به نفع خود تغییر داده و آن را به صورت قابل مصرفی در می‌آورد؛ به علاوه کار، انسان را با طبیعت پیوند می‌دهد و نیاز آن را برای ادامه زندگی برطرف می‌سازد. کار، پایه و اساس زندگی اجتماعی بوده و او را از حیوان جدا می‌سازد.

سوال ۹: ابزار تولیدی چیست؟

جواب: ابزارهایی هستند که انسان با کمک آن‌ها روی موضوع کار، کار می‌کنند تا آن را تغییر دهند؛ یعنی از یک حالت بی مصرف به حالت قابل مصرف در می‌آورند.

سوال ۱۰: نیروهای مولده چیست؟

جواب: نیروهای مولده مجموعه وسایلی هستند که عامل تولید می‌باشند: ابزار کار و تولید + موضوع کار + نیروی کار و مهارت و تجربه انسان = نیروهای مولده.

سوال ۱۱: زیربنا را تعریف کنید؟

جواب: یک جامعه مانند یک ساختمان دارای زیربنا و روبنا می‌باشد. زیربنای جامعه روابط تولیدی هست و اهمیت زیادی در زندگی اجتماعی دارد. زیربنا با وضع نیروهای مولده بستگی دارد. بدون برقراری روابط مناسبات تولیدی نمی‌توان به کار تولیدی دست زد. مثلاً یک خیاط بدون اینکه مشتری داشته باشد نمی‌تواند یک دست لباس بدوزد. خیاط وقتی می‌تواند دست به دوختن لباس بزند که قبلاً مشتری سفارش آن را داده باشد.

سوال ۱۲: روبنا چیست؟

جواب: روبنا مجموعه افکار، عقاید، نظریات سیاسی، مذهبی، فلسفی و نهادهای وابسته به آن‌هاست؛ یعنی مثلاً عقاید مذهبی همراه با مساجد و کلیساها و یا عقاید سیاسی با احزاب و سازمان‌های مربوط به آن وغیره روبنا را تشکیل می‌دهند.

سوال ۱۳: فرماسیون یا صورت‌بندی اجتماعی ـ اقتصادی یعنی چه؟

جواب: فرماسیون مرحله‌ای است از تکامل تاریخ که پیشرفت و تکامل جامعه را مرحله به مرحله بیان می کند.

سوال ۱۴: پنج فرماسیون اجتماعی ـ اقتصادی را نام ببرید؟

جـــواب: ۱- کمـــون اولیـــه، ۲- بـــرده‌داری، ۳- فیودالیزم، ۴- سرمایه‌داری، ۵- سوسیالیزم.

سوال ۱۵: از نظرگـــاه تـــاریخی ـ اقتـــصادی سوسیالیزم یعنی چه؟

جواب: سوسیالیزم مرحله اول کمـونیزم مـی‌باشـد و می‌توان آن را شبیه به پلـی دانـست کـه از روی آن بـرای رسیدن به کمونیزم باید گذشت.

سوال ۱۶: کمون یعنی چه؟

جـواب: کمـون بـه معنـی «اشـتراکی» یـا جمعـی می‌باشد.

سوال ۱۷: اولیـن فرمـاسیـون اجتمـاعی ـ اقتصادی چیست؟

جواب: کمون اولیه.

سوال ۱۸: مالکیت در کمون اولیه به چه صورت بوده است؟

جواب: زمین، وسایل کار، غارها و خانه‌ها وغیره جزو املاک همه افراد و گروه‌های انسانی بود.

سوال ۱۹: اولین مرحله سرمایه داری کدام است؟

جواب: همکاری ساده سرمایه‌داری است. در اینجا سرمایه‌دار، عده‌ای کارگر مزدبگیر را استخدام می کند که با هم کار معین و شبیه به هم را انجام دهند. مانند قالین بافی. همه کارگران با هم یک کار را انجام می‌دهند تا قالین بافته شود.

سوال ۲۰: مرحله دوم سرمایه‌داری چیست؟

جواب: مانوفاکتور به معنی کارگاه دستی، مرحله دوم سرمایه‌داری می‌باشد. در اینجا سرمایه‌دار، نیروی کار پیشه‌وران و صنعتگران مختلفی را می‌خرد؛ کارگران در این مرحله از تکامل سرمایه‌داری، یک کار شبیه به هم

انجام نمی‌دهند؛ چون هر کدام از آن‌ها یک حرفه و تخصص خاصی دارد، مثلاً یکی نجار است؛ یکی خیاط. بنابر این نجار و خیاط نمی‌توانند با هم یک کار شبیه به هم انجام بدهند؛ ولی با کمک هم یک کالا را بیرون می‌دهند.

به عنوان مثال: نجار با چوب، اره، رنده، میخ و چکش، صندوقی درست می‌کند؛ و خیاط روی آن پارچه کشیده و با نخ و سوزن آن را می‌دوزد.

سوال ۲۱: بعد از مانوفاکتور، تولید به چه صورت است؟

جواب: وقتی کارخانه‌های صنعتی جانشین مانوفاکتورها و کارگاه‌های پیشه‌وری شدند، تولید ماشین روی کار آمد.

سوال ۲۲: آیا بورژوازی به طور ناگهانی رشد کرد؟

جواب: خیر، سرمایه‌داری در داخل فیودالیزم، رشد خود را آغاز نمود و در مبارزات علیه فیودالیزم نقش مهمی را به دست گرفت.

سوال ۲۳: بورژوازی کمپرادور یعنی چه؟

جواب: یعنی بورژوازی وابسته.

سوال ۲۴: بورژوازی وابسته، موجب چه چیزی می‌شود؟

جواب: موجب می‌شود، کشورهایی که در حال رشد هستند، از لحاظ اقتصادی و سیاسی و فرهنگی به کشورهای امپریالیستی وابسته شوند. برای روشن شدن این موضوع یک مثال می‌زنیم: کشور ایران را در زمان شاه در نظر بگیرید. از لحاظ اقتصادی بخصوص بعد از اصلاحات ارضی که نان و برنج و سیب زمینی و خلاصه تمام خوراکی‌هایمان را محتاج به آمریکا بودیم همینطور پوشاک و کلیه لوازمات صنعتی. در مقابل تمام این چیزها نفتمان به کام آن‌ها سرازیر بود.

از لحاظ سیاسی هم آمریکا برای مبارزه با کمونیزم به شاه کمک‌های مالی و نظامی بسیاری می‌کرد. به علاوه ایران را به صورت بزرگترین پایگاه خود درآورده بود. از لحاظ فرهنگی نیز به وسیله فلم‌های مبتذل تلویزیون و تبلیغات وغیره، ایران را تحت تاثیر فرهنگ خود قرار داده بود.

سوال ۲۵: طبقه اجتماعی یعنی چه؟

جواب: طبقه یعنی گروه بزرگی از انسان‌ها که خصوصیات و مشخصات اجتماعی آن‌ها مشترک باشد و بتوان توسط این خصوصیات آن‌ها را از گروه‌های دیگر که خصوصیات شان فرق می‌کند، تشخیص داد.

سوال ۲۶: مبارزه طبقاتی چیست؟

جواب: طبقات استثمارگر که وسایل تولید در دست آن‌هاست، همیشه دسترنج و حق طبقات استثمار شونده را تصاحب کرده و موجب به وجود آمدن اختلافات طبقاتی می‌شوند. همین تضادهای طبقاتی، مبارزه طبقاتی را به وجود می‌آورند. یعنی برده‌گان علیه برده‌داران؛ و رعیت‌ها و دهقانان علیه اربابان و فیودال‌ها و کارگران (پرولتاریا) علیه سرمایه‌داران به مبارزه بر می‌خیزند. مبارزه طبقاتی یک مسئله عینی است یعنی نه به اراده افرادی به وجود می‌آید و نه به اراده اشخاصی از بین می‌رود.

سوال ۲۷: مبارزه طبقاتی به چند شکل صورت می‌گیرد؟

جواب: به سه شکل. ۱- مبارزه اقتصادی، ۲- مبارزه سیاسی، ۳- مبارزه ایدئولوژیک یا عقیده‌ای.

سوال ۲۸: مبارزه اقتصادی چگونه است؟

جواب: این مبارزه بیشتر به خاطر بالا بردن سطح دستمزد و کم کردن ساعات کار و بهتر شدن وضع مادی و بهداشتی شدن محیط کار و خلاصه بیمه، مرخصی با حقوق، بازنشستگی و صندوق بیکاری وغیره می‌باشد.

سوال ۲۹: مبارزه سیاسی به چه صورت است؟

جواب: مهمترین شکل مبارزه طبقاتی، مبارزه سیاسی است زیرا هدف زحمتکشان و طبقات استثمار شونده از این مبارزه، نابودی و ریشه‌کن ساختن نظام سرمایه‌داری و به دست گرفتن قدرت سیاسی و ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا و از بین بردن استثمار و بیدادگری است.

سوال ۳۰: فرق بین مبارزه اقتصادی و سیاسی چیست؟

جواب: مبارزه اقتصادی فقط کمی وضع کارگران را

بهتر می‌کند ولی در کل سرمایه‌داران هنوز استثمارگر و کارگران هنوز استثمار شونده است؛ ولی مبارزه سیاسی سرمایه‌دار را نابوده کرده و اختلاف طبقاتی و استثمار را از بین برده و نظامی بی‌طبقه برقرار می‌کند.

سوال ۳۱: مبارزه ایدئولوژیک چیست؟

جواب: در این مبارزه، کارگران علت تمام بدبختی‌های خود را خواهند شناخت یعنی آگاهی طبقاتی خواهند یافت. آن‌ها به نیروی عظیم و رسالت تاریخی خود پی خواهند برد؛ و با هر گونه عقیده‌ای که مانع مبارزه آن‌ها شود، مبارزه خواهند نمود. هدف از این مبارزه نابودی سلطه سرمایه‌داری و ایجاد حاکمیت طبقه کارگر است.

سوال ۳۲: انقلاب چیست؟

جواب: حل تضادهای اجتماعی که در آن زیربنا و روبنای جامعه از ریشه و بن تغییر می‌کند، یعنی تغییر زیربنا و روبنا نه از لحاظ کمی بلکه به طور کیفی است. و این تغییر کیفی جامعه را به مرحله مترقی و بالاتری می‌برد.

سوال ۳۳: چه شرایطی برای وقــوع انقــلاب لازم است؟

جواب: شرایط مادی + شرایط عینی + شرایط ذهنـی = انقلاب.

سوال ۳۴: شرایط مادی چیست؟

جواب: تضادهای طبقاتی باعث مـی‌شـوند کـه وضـع کارگران از لحاظ مادی بسیار بد شده و روز بـه روز فقیـر و فقیرتر شوند.

سوال ۳۵: شرایط عینی چیست؟

جواب: طبقات حاکم نمـی‌تواننـد حکومـت خـود را نگه دارند؛ و زحمتکشان نمی‌خواهند مانند گذشته زندگی کنند، به علاوه استثمارگران هم نمی‌توانند با روش گذشته بـه حکومـت خـود ادامـه دهنـد. بنـابر ایـن خواسـته‌هـا و احتیاجات مردم که طبقات حاکم قادر به برآورده کـردن آن خواسته‌هـا و نیازهـا نیـستند، زیـاد شـده و تـضاد بـین توده‌های مردم و طبقه حاکم شدت می‌یابد؛ به طوری کـه علاقمنـد بـه مبـارزه شـده و بـرای انقـلاب آمـادگی پیـدا می‌کنند.

سوال ۳۶: شرایط ذهنی چیست؟

جواب: بالا رفتن آگاهی سیاسی مردم؛ وجود سازمان و حزبی که انقلاب و مبارزه توده‌های مردم را به درستی پیش ببرد.

سوال ۳۷: انقلاب سوسیالیستی را تعریف کنید؟

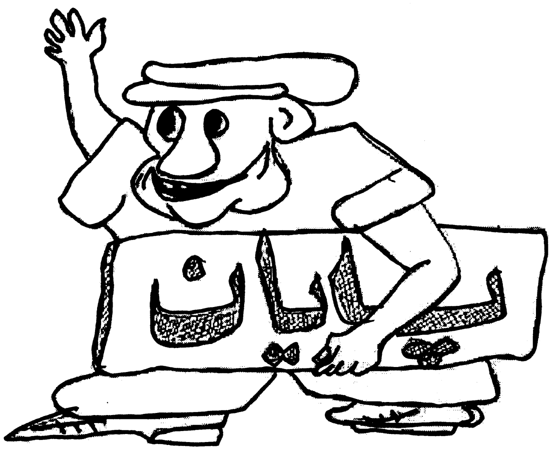
جواب: انقلاب سوسیالیستی، زحمتکشان را از زنجیر استثمار و فقر و ستم و بیکاری نجات می‌دهد. سرمایه‌داری را از بین برده و آزادی و برابری در جامعه ایجاد می کند.

سوال ۳۸: فرق انقلاب سوسیالیستی با سایر انقلاب‌ها چیست؟

جواب: انقلاب‌های دیگر فقط نوع استثمار را عوض می‌کردند، مثلاً انقلاب کبیر فرانسه استثمار فیودالیزم را از بین برد و استثمار سرمایه‌داری را جایگزین آن نمود. ولی انقلاب سوسیالیستی هدفش این است که به طور کلی استثمار را ریشه کن کند و طبقات را از بین ببرد.

سوال ۳۹: انترناسیونالیزم کارگری (پرولتری) چیست؟

جواب: انترناسیونالیزم پرولتری یعنی اتحاد کارگران و زحمتکشان تمام جهان برای مبارزه بر علیه سرمایه‌داری و ظلم و ستم، به خاطر برقراری کمونیزم.



انتشارات محسن به چاپ رسانیده است:

- امپریالیزم
- لنین (سه مقاله از استالین)
- مارکس، انگلس و مارکسیزم (چند مقاله از لنین)
- تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی
- از کمون اولیه تا کمونیزم
- قسم به خونتان رفیقان! (زندگی و پیکار قهرمانانه‌ی شماری از کمونیست‌های جانباخته زیر ساطور رژیم تبهکار اسلامی ایران)
- مائوتسه دون (زندگینامه مختصر)
- اصول مقدماتی فلسفه اثر ژرژ پولیتسر

به زودی انتشار می‌یابند:

- از کمون اولیه تا کمونیزم به زبان پشتو